خراسان بزرگ:سال سوم،شماره(۶)، بهار۱۳۹۱
Quarterly bulletin of Greater Khorasan:Vol.3, No. 6, spring 2012

سیمای بهرام چوبین در آینهٔ شاهنامه، مبتنی‌بر خوانشِ فردوسی از متونِ تاریخی

سیدمجتبی میراسکندری [۱]

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۲/۲
تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۳/۳

چکیده

بهرام چوبین از معدود شخصیّت‌های شاهنامه است که کرّوفرّ روزگار پهلوانی را با خویشتن به دوران تاریخی می‌آورد. کسی که بر هرمزدشاه و پس از وی، فرزندش، خسروپرویز، می‌آشوبد و به‌زعم بسیاری کارآمدتر از همهٔ مردان زمان خود است. او درحقیقت رستمِ زمانهٔ خویش است.
در اینکه بهرام چوبینه دلاوری بی‌مانند و جنگجویی کاردان بوده، شکّی نیست؛ چراکه همهٔ تواریخ بر این متفق‌اند؛ اما پرسش اینجاست که آیا روایت حکیم توس از او و دلاوری‌هایش کاملاً همسان با مطالبی است که از بهرام چوبینه در اخبارالطوال، تاریخ طبری، غرراخبار و دیگر منابع آمده است؟
در این جستار خواهیم کوشید ضمن اشاره‌ای گذرا به پیشینهٔ تاریخی بهرام چوبینه براساس منابع و مآخذ معتبر، به آنچه روایت فردوسی را بر سایر روایات برتری داده، بپردازیم و شاخصه‌های حماسی داستان بهرام در شاهنامه را درمقایسه‌با نمونه‌های تاریخی آن بررسی کنیم.

واژگان کلیدی

بهرام چوبین، خسروپرویز، شاهنامه، عناصر حماسه، هرمزد

---

[۱]. دانشجوی دورهٔ دکترای زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

مقـدمه:

پیشینهٔ داستان بهرام

بهرام چوبین از سرداران ساسانی هم‌روزگار با هرمزد چهارم و خسروپرویز است که چندین ماه، در فاصلهٔ سال‌های ۵۹۰تا۵۹۱ میلادی، بر تخت سلطنت جلوس کرده و سرگذشت او با حماسه و افسانه درآمیخته و در روایات ایرانی و متون اسلامی شهرت یافته و حتی از وی با نام «بهرام ششم» یاد شده است. نخستین ردّ پای بهرام را باید در ری و مرزبان آذربایجان جست. در تاریخ طبری نیز چون تاریخ یعقوبی، الحیوان جاحظ و غرراخبار ثعالبی آمده است: «از مردم ری بود و به نام چوبین شهره بود» (طبری، ۱۳۵۲: ۷۲۶). صاحب اخبارالطوّال نیز زادگاه بهرام را مرزبان آذربایجان و ارمنستان می‌داند (دینوری، ۱۳۴۷: ۸۴).

برخی وی را از تخمهٔ آرش دانسته‌اند و برخی از نژاد یزدگرد. یعقوبی می‌گوید: «وی از نبسهٔ گرگین میلاد بود و از فرزندان آرش بزرگ» (همان)؛ امّا گردیزی چنین روایت می‌کند: «به قول بعضی، از فرزندان گرگین میلاد و به قولی از تخم یزدگرد بزه‌گر است» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۹۱).

لقب چوبینه برای بهرام نیز با استناد به شاهنامه و کتب تاریخی پیش‌ازآن، به این جهت است که به قول بلعمی: «وی سیاه‌چرده و به بالا دراز و به تن خشک بود. بدین‌جهت او را بهرام چوبین خواندندی و گروهی گویند او را شوبین خواندندی نه چوبین و اصل این شوبین آن بود که به کودکی به جنگ شده بود به درِ ری و مردی را ضربتی زده بود و از سر تا کوههٔ زین فرود آورده و مردمان به نظارهٔ آن می‌شدند» (بلعمی، ۱۳۴۱: ۱۰۷۷).

حمدالله مستوفی برهمین‌اساس در تاریخ گزیده آورده است: «او را چوبین از آن گفتند که به‌غایت خشک و لاغر بود» (۱۳۳۹: ۱۲۲).

حبیب‌السیر نیز می‌گوید: «وی مردی بلندبالا، بزرگ‌پیشانی، مجعدموی، پُرگوشت، گندم‌گون، پیوسته‌ابروی، خشک‌اندام، و کریه‌منظر بود» (خواند امیر، ۲۴۶: ۱۳۳۳).

حکیم توس نیز با رعایت امانت‌داری، اما به شیوه‌ای روایت‌گونه سیمای وی را این‌گونه وصف می‌کند:

بــه بالا دراز و به انـــدام خشـک	به گرد سرش جعدمویی چو مشک
ســخـن‌آوری جلـد و بـینی‌بزرگ	ســیه‌چرده و تنـدگوی و ســترگ

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷/ ۳۷۹تا۳۸۰)

ثعالبی هم در غرراخبار آورده است: «وی نه‌تنها سوار لایق، بلکه شجاع و فرمانده کاردان و سیاست‌مدار قابلی است و هرمز او را احضار و مشاهده کرد که علائم ثبات و عزم در او هویدا و لیاقت فرماندهی قشون را داراست. آری هرمز بر چنین مردی جامهٔ افتخار پوشانیده و درفش رستم را بدو سپرد و گفت این یادگار رستم و تو جانشین و قائم‌مقام او می‌باشی» (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۳۱۲).

ازاین‌رو داستان وی نیز مطابق با همهٔ منابع موجود و با تکیه بر همین دلاوری از آنجا آغاز می‌شود که بهرام به فرمان هرمزشاه ولی تنها با ۱۲هزار تن، عزم جنگ با سپاه ۳۰۰هزار نفری ساوه‌شاه را می‌کند و اعتراض هرمزشاه به این کار را این‌گونه پاسخ می‌گوید: «رستم برای نجات کی‌کاووس ۱۲هزار مرد انتخاب نمود و کی‌کاووس را از دست۲۰۰هزار نفر رهانید و همچنین اسفندیار هنگامی که برای کینه‌جویی به‌سوی ارجاسب رفت با ۱۲هزار تن رهسپار شد و نیز همچنین گودرز با ۱۲هزار تن بر ۳۰۰هزار نفر فائق آمد و سپاهی که با ۱۲هزار نفر تارومار نشود، با هیچ نیرویی شکست نخواهد یافت» (دینوری، ۱۳۴۷: ۸۵).

این نبرد بنا به قول تواریخ و شاهنامه عرصه‌ای بوده

برای اثبات دلاوری بهرام و تیزهوشی و مهارت وی در میدان کارزار. قدیمی‌ترین منبعی که به یادکرد این موضوع پرداخته، تاریخ طبری است: «گویند: در مُلک عجم سه تیر نامی بود: یکی تیر ارش شباطیر میان منوچهر و افراسیاب بود و دیگری تیر سوخرا بر ضد ترکان بود و دیگر همین تیر بهرام بود و بهرام تیری بینداخت و شابه را کشت» (طبری، ۱۳۵۲: ۷۲۶).

بلعمی نیز در وصف این جنگ گفته است: «بهرام بفرمود تا بجمله تیرباران کردند بر پیلان و بر شیدان و تعبیهٔ ترکان بشکستند و ۳۰هزار مرد به‌پای اندر بکشتند و آتش ایشان را همی سوخت» (بلعمی، ۱۳۴۱: ۱۰۷۷تا۱۰۷۸).

دیگر اینکه «بهرام در جنگ‌ها و نبردهایش، سپاهش را از میان سالخوردگان انتخاب می‌نمود» (طبری، ۱۳۵۲: ۷۲۶) و پیش از جنگ، دشمن را در نظرِ سپاه خویش خوار می‌کرد و خود را پیروز می‌دانست، که این تدبیر جنگی بهرام را به‌عنوان فرمانده‌ای لایق برتری می‌بخشد. این تیزهوشی در نبرد شاید ناشی از همان باشد که دینوری می‌گوید: «بهرام چون به منزل فرود آید، کتاب کلیله‌ودمنه را می‌خواهد و در تمام روز به مطالعهٔ آن می‌پردازد و خواندن آن سبب قدرت وی و ایجاد ترس در بزرگان شده بود؛ زیرا خواندن کلیله‌ودمنه انسان را به اندیشه‌ای برتر از اندیشهٔ خود و دوراندیشی بالاتر از آنچه دارد، رهبری می‌کند» (دینوری، ۱۳۴۷: ۹۲).

پیش از نبرد نیز «هرمز گرابزین که مردی زیرک و با حسن تدبیر و کیاست بود، به بهانهٔ صلح و جلب رضایت به‌سوی خاقان رفت و وی توانست با روش زیرکانهٔ خود، خاقان ترک را از خراب‌کاری در خراسان باز دارد و خود شبانه گریخت و به بهرام پیوست و خاقان ترک دانست که فریب خورده است» (دینوری، ۱۳۴۷: ۸۵تا۸۶).

در نتیجهٔ همین دلاوری‌ها و تیزویری‌ها، در پایان بهرام بر سپاهیان دشمن فائق آمده و شاه ترکان را با تیری از پای درمی‌آورد. براساس آنچه در تواریخ ثبت شده است، پس از نبرد دوم با پرموده، پسر ساوه‌شاه، همه‌چیز دگرگون می‌شود. هرمز که پس از جنگ با ساوه‌شاه نیز به‌سبب «غنائمی که شامل گوشوار و کفش‌های مرصع سیاوش و درصورت رئیس اطلاعات قید شده بود، در جمع اثاثیه وجود نداشت» (ثعالبی، ۱۹۶۳: ۳۱۴)، به بهرام بدبین بوده است، حال با دیدن گردنکشی‌های عیانِ بهرام روی از او برمی‌تابد و او را با فرستادن دوکدان و جامه‌های زنانه در نظر سپاهیانش تحقیر می‌کند.

ازاین‌پس بهرام شورش خود را آشکار می‌کند و خدعه‌هایی در کار می‌آورد که نتیجهٔ آن کور و دربندشدنش و به‌تخت‌نشستن خسروپرویز است. گرچه این دولت نیز مستعجل است و به‌زودی بهرام علم مخالفت با شاهِ پسر را نیز برمی‌افرازد و سرانجام به‌رغم اینکه خود را سزاوارِ گاه نمی‌داند، بر تخت پادشاهی جلوس می‌کند که این ماجراها در تواریخ و نیز شاهنامهٔ فردوسی با تغییر اندکی آمده است.

در تاریخ طبری می‌خوانیم: «بهرام چوبین به دارالملک مدائن درآمد و به تخت نشست و بزرگان و سران بر او فراهم شدند و سخن کرد و ناسزای پرویز گفت و مذمت او کرد و میان او و سران قوم، مناظره‌ها رفت که هیچ‌کس دل با او نداشت. ولی بهرام به تخت پادشاهی نشست و تاج به سر نهاد و مردم از بیم، اطاعت وی کردند» (طبری، ۱۳۵۲: ۷۳۲). در سایر تواریخ نیز آمده است که بهرام به‌دست خود تاج بر سر گذاشت که عمل وی برخلاف رسم و آیین پادشاهی است؛ زیرا تا هنگامی که شاه زنده باشد، سپهبد هرگز سزاوار تخت شاهی نخواهد بود و بهرام تاج‌گذاری را چاره‌ای برای دفاع از کشور می‌دانست؛ اما وی بیشتر سودای پادشاهی در سر داشت.

پیداست که گفتار این جنگاورِ بُرزبالا با کردار او همخوانی ندارد. در اخبارالطوال آمده است که ساوه‌شاه برای رهایی‌یافتن از نبرد با بهرام به وی پیامی بدین مضمون می‌فرستد: «به من بپیوند تا تو را شهریار سرزمین ایرانشهر گردانم» (دینوری، ۱۳۴۷: ۸۶) و بهرام

در پاسخ می‌گوید: «چگونه می‌توانی مرا به پادشاهی ایرانشهر برگزینی درحالی‌که رسوم و قواعد کشور ما اجازه نمی‌دهد جز از خاندان پادشاهی کسی به سلطنت این مرز و بوم رسد!» (همان). درحالی‌که گویندهٔ همین سخن، چند سال بعد به‌رغم زنده‌بودن خسروپرویز و دیگر بازماندگان خاندان سلطنت، تاج بر سر می‌نهد و بر تخت شاهی تکیه می‌زند؛ اما دوران شاهی وی بسیار کوتاه است و در شاهنامه کمی بیش از یک سال ذکر شده است.

سرانجام با پیوستن بسیاری از سران کشور به سپاهیان خسروپرویز و درگرفتن نبرد میان بهرام و خسروپرویز، شاه جوان به تأیید ایزدی، از مرگ حتمی نجات می‌یابد و بهرام به خاقان چین پناه می‌برد و پس‌ازآن است که خسروپرویز دست‌به‌کار خدعه می‌شود.

در اخبارالطوال آمده است: «خسرو، هرمزد درابزین را مأمور نمود تا نزد خاقان رود و اندیشه‌اش را نسبت‌به بهرام تغییر دهد. وی هنگامی که نزد خاقان رفت، دانست که نمی‌تواند ازطریق وی بهرام را به قتل رساند؛ بنابراین از راه سخن‌چینی به حضور همسر او، خاتون، راه یافت. هرمز به او گفت: ''صلاح در این است کسی را پنهانی به کشتن بهرام واداری و دربارهٔ شوهر و فرزندت ایمن و آسوده خاطر گردی.'' خاتون یکی از غلامان را که به گستاخی شناخته بود، برگزید. وی مأمور قتل بهرام شد و کار خود را عملی ساخت»
(دینوری، ۱۳۴۷: ۱۰۹).

طبری نیز می‌گوید: «بهرام در میان ترکان می‌زیست و به نزد شاه محترم بود و پرویز در کار وی حیله کرد و مردی به نام هرمز را با گوهری گران‌قدر و چیزهایی دیگر، سوی ترکان فرستاد و گوهر را با دیگر تحفه‌ها به خاتون، زن شاه، داد و او کسی فرستاد و بهرام را بکشت» (طبری، ۱۳۵۲: ۷۳۳).

پس از بررسی چهرهٔ تاریخی بهرام چوبین در آثار تاریخی، به بررسی چهرهٔ حماسی او در شاهنامه و ویژگی‌هایی که فردوسی در اثر خود برای او درنظر گرفته است، می‌پردازیم.

ویژگی‌های حماسی داستان بهرام در شاهنامه

پیش‌ازاین نیز گفته شد که داستان بهرام به‌ظاهر در بخش تاریخی شاهنامه قرار دارد؛ اما به‌سبب شیوهٔ شخصیت‌پردازی و روایت و افزودن داستان‌های فرعی به آن در برانگیختن روح حماسی مخاطب، کم از بخش پهلوانی و حماسی شاهنامه ندارد. فردوسی با روایت این داستان، چون همیشه امانت‌داری خویش در یادکرد دقیق وقایع براساس مآخذ را به اثبات می‌رساند؛ اما با رعایت هنرمندانهٔ برخی ظرایف روایی و داستانی، این بخش را نیز به حماسه‌ای منسجم و بی‌نقص بدل کرده است. درواقع در شاهنامه «بهرام چوبینه سیمای نیمه‌تاریخی، نیمه‌افسانه‌ای دارد» (ندوشن، ۱۳۶۹: ۳۹۱).

داستان وی در شاهنامه تنها نقل پاره‌ای از تاریخ نیست. او پهلوانی است با ویژگی‌های حماسی. اژدهاکش است، درفش رستم را در دست دارد، در میدانی با ساوه‌شاه به نبرد می‌پردازد که ابرهای جادو بر آن سایه افکنده‌اند، با بانویی پری‌مانند در باغی جادویی ملاقات می‌کند و با دلاوری‌های بی‌مانندش جلایی اسطوره‌ای و حماسی به روزگار تاریخی ساسانیان در شاهنامه می‌بخشد. مهم‌ترین این ویژگی عبارت است از:

مطابقت در ویژگی‌های فردی با قهرمانان حماسی

گفتیم که مطابق با آنچه در کتب تاریخی آمده است، بهرام دلاوری شجاع و یگانه بوده؛ اما قلم حکیم توس که در وصف پهلوانی گردان و شهامت جنگاوران آموخته و پرورده است، این نقش را برجسته‌تر و به‌یادماندنی‌تر می‌کند. تاجایی‌که حتی ترکان در میدان نبرد، بهرام را برتر از رستم می‌خوانند:

چو بهرامِ جنگی به هنگام کار / نبیند کس اندر جهان یک سوار
ز رستم فزونست هنگام جنگ / دلیران نگیرند پیشش درنگ
(فردوسی: ۷/ ۹۸۰تا۹۸۱)

جای دیگر فردوسی از دلاوری‌های بهرام سخن می‌گوید که در نبرد با پرموده، پسر ساوه‌شاه، از کشته پشته می‌سازد:

همی‌گشت بر گرد دشت نبرد / سر سرکشان را ز تن دور کرد
چو برهم نهاده بد انبوه گشت / به‌بالا و پهنا یکی کوه گشت
مر آن جای را نامداران یل / همی هرکسی خواند بهرام تل
(همان: ۷/ ۱۱۰۲تا۱۱۰۵)

صحنه‌های نبرد وی با کوت رومی، مقاتوره، پهلوان باجگیر خاقان و برخی دیگر از پهلوانان نیز به فردوسی امکان می‌دهد در میدان وصف دلاوری‌های وی قلم‌فرسایی کند. ازدیگرسو وصف تیراندازی رستم به اشکبوس نیز در صحنهٔ تیراندازی بهرام به ساوه‌شاه و ازپادرآوردن شاه ترکان باز جان می‌گیرد و شکوهی حماسی به دوران تاریخی می‌بخشد:

خدنگی گزین کرد پیکان چو آب / نهاده برو چار پر عقاب
بمالید چاچی کمان را به‌دست / به چرم گوزن اندر آورد شست
چو چپ راست کرد و خم آورد راست / خروش از خم چرخ چاچی بخاست
چو آورد یال یلی را به گوش / ز شاخ گوزنان برآمد خروش
چو بگذشت پیکان از انگشت اوی / گذر کرد از مهرهٔ پشت اوی
سر ساوه آمد به‌خاک اندرون / به زیر اندرش خاک شد جوی خون
(همان: ۷/ ۸۹۲تا۸۹۷)

دیگر ویژگی حماسی بهرام، دادگری اوست که فردوسی در قالب داستانی فرعی آن را به روایت خود افزوده و کوشیده تا به این شیوه از بهرام قهرمانی تمام و کمال بسازد. در این داستان، زنی جوالی پر از کاه را به‌میان سپاهیان می‌برد. یکی از سواران می‌آید و آن جوال را می‌خرد؛ اما بهای آن را نمی‌پردازد. زن خروشان به پیشگاه بهرام رفته، دادخواهی می‌کند و بهرام در پیش همان سراپرده، آن سرباز خاطی را گردن می‌زند و فریاد برمی‌آورد:

هر آن‌کس که او برگ کاهی ز کس / ستاند، نباشدش فریادرس
میانش به خنجر کنم به دونیم / بخرند چیزی که باید به سیم
(همان: ۷/ ۵۸۲تا۵۸۳)

اژدهاکشی:

در کوه چین، جانوری آدم‌خوار بـود کـه او را شـیر کپـی می‌خواندند و بهرام با دلاوری و شجاعت خـویش او را از پـای درآورد کـه گویـا آخـرین اژدهاکشـی درشـاهنامه به‌وسیلهٔ بهرام چوبین روی می‌دهد که از دیـوان بخـش حماسی شاهنامه چیزی کم ندارد.

ددی بود مهـــتر ز اســـپی به تن
به تن زرد و گوش و دهانش سیاه
دو چنـــگش به کردار چنگ هزبر
همی سنـگ را درکشـــیدی به دم
ورا شـــیر کپی همـی‌خـوانـدنـد

فروهشته چون مشک گیسو رسن
ندیدی کـس او را مـگر گـرمگـاه
خـروشـش همـی‌برگذشـــتی ز ابر
شـــده روز ازو بر بـــزرگـــان دژم
ز رنجـــش همـــه بـــوم در ماندند
(همان: ۸/ ۲۳۰۳تا۲۳۰۷)

کمـــان را بمـــالید بهـــرام گرد
خـــدنگی بیـــنداخت شـــیر دلـیر
دگـــر تیـــر بهـــرام زد بر سـرش

به تیـــر از هـــوا روشـنایی ببرد
بر شـــیر کپی شـــد از جنگ سیر
فـروریخت چون آب خون از برش
(همان: ۸/ ۲۳۸۱تا۲۳۸۴)

مواجههٔ قهرمان بـا جـادو و ماوراءالطبیعـه در سیر داستان

دیگر ویژگی حماسی روایت فردوسی از داستان بهرام، در وجود عوامل غیرطبیعی و جادویی نهفته است. در اوایـل داستان با خدعهٔ ساوه‌شاه روبه‌رو می‌شویم که بـه یـاری جادوگران در هوا آتش پدیدار می‌کند و ابرهـای سـیاه و بادهای مهلکی را برمی‌انگیزد که از میان آن بـاران تیـر بر سپاهیان ایران باریدن می‌گیرد. این موضوع در تواریخ نیز، البته نه به تفصیل شاهنامه، ذکر شده است. یعقـوبی آورده است: «همراه شابه منجمان و جادوگرانی بودنـد و امر را بر لشکریان بهرام مشتبه می‌ساختند... و سـرانجام بهرام جادوگری را که با شاه ترکان بود، دسـتگیر کـرد و او را کشت» (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۲۰۵).

همان‌گه چو از کوه برشـد خـروش
یکی جامه‌اش سبز و خنگی به زیر

البته در اینجا نیـز روایـت فردوسـی بسـیار مفصـل‌تـر و پرشاخ‌وبرگ‌تر از آن چیزی است که در تواریخ ذکر شـده است.

در جنگ با خسروپرویز نیز دقیقاً در جـایی کـه شـاهِ جوان بی‌تاب و توان شده و از دست بهرام در گریز است، سروش ایزدی در قالب سواری سبزپوش پدیـدار شـده و خسـروپرویز را از دسـت دشـمنان رهـایی داده و مـژدهٔ سلطنت دوباره را به وی می‌دهد:

پـدید آمـد از راه فـــرّخ ســـروش
ز دیـــدار او گشـت خســـرو دلیـر
(فردوسی: ۸/ ۱۹۰۲تا۱۹۰۳)

دیدار با پری

دیدار قهرمانان حماسه با پری و فریفته‌شدن آنان که از موتیف‌های مکرر غالب داستان‌هـای حماسـی اسـت، در این داستان نیز به‌چشم می‌خورد. در شاهنامه می‌خـوانیم که بهرام چوبین بـه هنگـام نخچیـر از کـاخی جـادویی سـردرمی‌آورد و مـاده دیـوی در هیئـت پـری راه وی را می‌زند. از آن پس است که بهرام سـر از فرمـان‌بـرداری

هرمز برمی‌تابد و مصمم می‌شود که تاج و تخت ایران را از آن خود کند:

چو بهرام از آن گلشن آمد برون — تو گفتی همی بارد از چشم خون
منش دیگر و گفت و پاسخ دگر — تو گفتی به پروین برآورد سر
(همان: ۷/ ۱۴۵۱تا۱۴۵۲)

خواب

خواب پدیده‌ای است رمزناگشوده و مبهم که همواره عوالم عرفان، اسطوره، افسانه و نیز قصه‌های عامیانه را در مسخَر خود داشته است و بنا به قولِ شادروان محجوب «حتی در حلّ و فصل حوادث زندگیِ واقعی نیز تأثیر داشته و داستان‌های بسیاری در باب آن در کتاب‌های ادب و تاریخ آمده است»(محجوب، ۱۳۸۳: ۸۱).در شاهنامه نیز خواب جایگاه ویژه‌ای دارد. از نخستین ابیات شاهنامه و ماجرای خوابی که فردوسی در اثنای ستایش سلطان محمود نقل می‌کند تا خوابی که سام را در جست‌وجوی زال روانهٔ آشیانهٔ سیمرغ می‌کند. از خواب دو باز سپیدی که رستم را به یاری کیقباد واداشته و به‌سوی ایران روانه می‌کند تا خواب گودرز و کتایون و بسیاری دیگر از این دست که همه و همه حکایت از این دارد که خواب جزء لاینفک حماسه است و جالب اینکه در داستان بهرام نیز با این موتیف روبه‌رو می‌شویم:

چنان دید درخواب بهرام شیر — که ترکان شدندی به جنگش دلیر
سپاهش سراسر شکسته شدی — برو راه بی‌راه و بسته شدی
همی‌خواستی از یلان زینهار — پیاده بماندی نبودیش یار
غمی شد چون از خواب بیدار شد — سر پر هنر پر ز تیمار شد
شب تیره با درد و غم بود جفت — بپوشید و آن خواب و با کس نگفت
(فردوسی: ۷/ ۷۸۶تا۷۹۰)

نقش تقدیر

از دیگر ویژگی‌های مهم حماسه، سایهٔ سنگین تقدیر بر آن است که در روایت فردوسی از داستان بهرام نیز نقشی کلیدی دارد. فردوسی از آغاز «ماجرا را به افسانه می‌آمیزد و بهرام را به‌صورت مردی که برگزیدهٔ تقدیر است درمی‌آورد» (ندوشن، ۱۳۴۸: ۳۹۹). «تقدیر، بهرام آذرمهان را چندان زنده نگاه می‌دارد که با تخت روان و به فرمان هرمز از زندان به کاخ آمده و چارهٔ پیروزی بر ساوه‌شاه را که یافتن بهرام چوبین و فرستادن او به نبرد این سردار ترک است، با او در میان گذارد. بهرام آذرمهان پس از بازگفت این راز در دم جان می‌سپارد و موجب شگفتی شاه می‌گردد» (سرّامی، ۱۳۶۸: ۶۳۷).

در ادامه نیز با این پدیده مواجه هستیم: «تقدیر به رهنمونی بهرام آذرمهان، هرمزد را وامی‌دارد تا وی را بیابد و به پیکار ساوه‌شاه گسیل کند. تقدیر او را بر ساوه‌شاه و جانشین او، پرموده، چیرگی می‌دهد. تقدیر گور جادویی را بر سر راه او قرار می‌دهد و وی را به دام زن جادو می‌اندازد و باعث می‌آید حال او دگرگونی پذیرد و آز تخت‌وتاج در دلش بالیدن گیرد و... » (همان: ۶۳۷تا۶۳۸).

حضور منجمان و موبدان

حضور ستاره‌شناسان، پیشگویان و موبدان که از اجزاء جدایی‌ناپذیر داستان‌های حماسی است، در روایت فردوسی از داستان بهرام چوبینه نیز بارها به‌چشم می‌خورد. برای مثال در ابتدای داستان چون بهرام آذرمهان را از زندان به کاخ می‌آورند، خطاب به هرمزد می‌گوید: «ستاره‌شناسان پیش‌بینی کرده‌اند که تنها بهرام چوبین می‌تواند کار ساوه‌شاه را یکسره کند و پس از افشای این راز جان می‌سپارد.»

چنین گفت بهرام کای شاه راد / ز سیماه برزین مکن هیچ یاد
که ویرانی شهر ایران ازوست / که مه مغز بادش به تن در، مه پوست
نگوید سخن جز همه برتری / به آن برتری بر کند داوری

(فردوسی: ۷/ ۱۷۰تا۱۷۲)

درجایی دیگر ستاره‌شناسان، بهرام چوبین را از جنگیدن در روز چهارشنبه بر حذر می‌دارند و او به‌هنگام درگیرشدن با پرموده برای عمل به این توصیهٔ پیشگویان دست به خدعه‌ای می‌زند که سبب پیروزی وی در این نبرد می‌شود:

بدانگه که بهرام شد جنگ‌جوی / از ایران سوی ترک بنهاد روی
ستاره شمر گفت بهرام را / که در چارشنبد مزن گام را
اگر زین بپیچی، گزند آیدت / همه کار ناسودمند آیدت

(همان: ۱۰۵۰تا۱۰۵۲)

در ادامه، ستاره‌شناسان به قیصر می‌گویند که خسروپرویز در جنگ با بهرام چوبین به پیروزی خواهد رسید و ۳۸ سال با قدرت بر ایران پادشاهی خواهد کرد و همین امر موجب می‌شود تا قیصر مجدّانه به یاری پرویز در تصاحب تاج‌وتخت ایران بپردازد:

سرانجام مرد ستاره‌شمر / به قیصر چنین گفت کای تاجور
نگه کردم این زیج‌های کهن / کز اختر فلاطون فگنده‌ست بُن
نه بس دیر شاهی به خسرو رسد / ز شاهنشهی گردش نو رسد
برین‌گونه تا سال بر سی و هشت / برو گرد تیره نیارد گذشت

(همان: ۱۰۵۰تا۱۰۵۲)

فال‌زدن

تفأل‌زدن و به فال نیک یا بد گرفتن نیز که در افسانه‌ها و داستان‌های حماسی عموماً به‌منظور آگاهی‌یافتن از غیب یا تأویل به آنچه در آینده رخ خواهد داد، انجام می‌پذیرد، در داستان بهرام چوبین به‌چشم می‌خورد.
هرمز پس از اینکه نوید پیروزی سردار خویش بر ساوه‌شاه را از موبد می‌شنود، کسی را به تجسّس در کار بهرام وامی‌دارد. چون به لشگرگاه بهرام می‌رسد، وی را در حالی می‌بیند که کلهٔ گوسپندی را با نیزه از میان بساط کلّه‌فروشی بلند کرده و به دور می‌اندازد. فرستاده این ماجرا را از یک‌سو به فال نیک گرفته و با خود

می‌اندیشد که بهرام بی‌شک با سر ساوه‌شاه نیز چنین خواهد کرد (سرّامی، ۱۳۶۸: ۵۴۶) و ازدیگرسو به فال بد که قطعاً بهرام ازآن‌پس بر هرمزد عصیان خواهد کرد:

فرســـتادهٔ شـــاه چون آن بدیـد / پی افگـــند فالی چنان چون ســـزید
چنیـــن گفت کین مرد پیروزبخت / نیــابد به فــرجام زیـــن رنـــج تخت
ازآن‌پس چو کام دل آرد به‌مشـت / بپیچد ســـر از شـــاه و گردد درشـــت
بیـــامد بر شـــاه و این را بگفت / جهـــان‌دار با درد وغم گشـــت جفت
(همان: ۱۰۵۰تا۱۰۵۲)

اغراق و لحن حماسی

جز اینکه حکیم توس در بخـش تـاریخی نیـز از همـان شیوهٔ گفتار فخیم و طنین‌انداز دوران حماسی بهره گرفته است و توصیفات جنگ‌ها و طلـوع و غـروب خورشـید و مجـالس بـزم و شـادخواری را دقیقاً مطـابق بـا همـان الگوهای پیشین به‌کار گرفته، کوشیده تا با همانندسـازی ماجراهای تاریخی با نمونه‌های اسطوره‌ای پیشینش، تِـم حماسی داستان‌ها را حفظ کند. بـرای مثـال در داسـتان بهـرام چوبینـه، از زبـان بهـرام در توجیـه تعـداد انـدک سپاهیانش در برابر لشکر عظـیم سـاوه‌شـاه از زبـان وی می‌خوانیم:

برین داســـــتان نیـز دارم گـــوا / اگـــر بشـــنـــود شـــاه فـــرمـان‌روا
که کاوس کی را به هـــامـــاوران / ببســـتند با لشـــکری بی‌کـــــــران
گـــزین کـــرد رستم ده و دوهزار / ز شـــایســـته مردان گرد و ســـــوار
بیـــــاورد کـــاوس کـی را ز بند / بران نـــامـــداران نیامـــد گـــــزند
همـــان نیـــز گـــودرز کشوادگان / ســــــرنامـــداران و آزادگـــــــــان
به کیـــن ســـیاوش ده و دوهـزار / بیـــاورد برگســـتوان ور ســــــوار
همـــان نیـــتز پرمایه اســـفندیار / بیـــاورد جـــنـــگی ده و دوهـــزار
به ارجاســـپ بر چـــارده آنچ کرد / ازان لشـــکر و دز بـــرآورد گـــــرد
(همان: ۷/ ۴۸۵تا۴۹۲)

یا جایی دیگر بر زبان گردیه، خواهر بهرام، در ذمّ بر تخت‌نشستن بهرام می‌خوانیم که:
چـــوگفتنـــد با رســـتم ایرانیان / که هســـتی تو زیبای تخـــت کیـــان
یکی بانگ برزد برآنکس که گـفت / که با دخـــمهٔ تنـــگ بادی تو جفت
که با شـــاه باشـــد کجا پهلـــوان / نشـــســـتند بر تخـــت روشـــن‌روان
(همان، ۷ـ۱۶۳/–۱۶۳۳)

ازدیگرسو اغراق نیز که جزء لاینفک حماسه است، در این داستان بسیار به چشم می‌خورد که به ذکر نمونه‌ای از آن بسنده می‌کنیم:
ســـپاهم فـــزون‌تر ز بـــرگ درخت / اگـر بشـــمرد مـــردم نیـــک‌بـخت

گــر از پیل و لشــکر بگیرم شمار — بخـــنـدی ز بـــاران ابـــر بهـــــار
ســلیحسـت و خرگاه و پرده سرای — فـــزون زانــک انــدیشـه آرد به‌جای
ز اســــپـان و مردان، بیابان و کوه — اگر بشـــمرد نیـــز گـــردد ســـتوه
همـــه شــــهر یاران مرا کهــترند — اگر کهـــــتری را خـــود انـدر خورند
اگـــــر یـــابدی آب دریــــا روان — و گـــــر کــــوه را پای باشـــد دوان
نبــــردارد از جـــای، گنجِ مـــرا — سلیـــح مـــترا ســـاز و رنج مــــرا

(همان: ۷۱۳تا۷۱۹)

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته آمد به‌روشنی پیداست کـه حکـیم خردمند توس در ذکر داستان‌های بخش تاریخی شاهنامه نظر از اصل و مأخـذ آن‌هـا نگردانـده و چون همیشه کوشیده داستان را بـی‌کـم‌وکاسـت روایت کند؛ اما با پررنگ‌تـر‌کـردن ویژگـی‌هـای حماسـی داسـتان چـون اژدهاکشـی، رویـارویی قهرمان با جادو و ماوراءالطبیعه، دیـدار بـا پـری، خواب و تفأل، اغراق و سعی در ارائـهٔ توصـیفات حماسیِ بجا، این توفیق را یافتـه تـا مخاطـب را همراه خود روانهٔ دهلیز تنگ و تاریک و ملال‌آور تاریخ کرده و با مشعل پرفروغ بیان حماسـی‌اش همچنان آتش میهن‌دوسـتی را در جـان او زنـده نگـاه دارد و در پـی خـود بکشـاند کـه اسـتفادهٔ آگاهانه و هنرمندانهٔ وی از این عناصر و دقـت و ظرافتش در آفرینش حماسـه‌ای مسـتند و البتـه منسجم برتری بخش شاهکار وی بوده است.

فهرست منابع

ابن اثیر، عزالدین علی (بی‌تا)؛ **تاریخ کامل وقایع قبل از اسلام**، ترجمهٔ ابوالقاسم حالت: جلد چهارم، تهران: مؤسسهٔ مطبوعاتی علمی.

اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۴۸)؛ **زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه**، چاپ مازیار.

انزابی‌نژاد، رضا (۱۳۷۳)؛ **تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم**، مشهد: دانشگاه فردوسی.

بلعمی، ابوعلی محمدبن‌محمدبن‌محمد (۱۳۴۱)؛ **تاریخ بلعمی**، تألیف ابوجعفربن‌محمدبن‌جریر طبری، به‌تصحیح مرحوم محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، به‌کوشش محمد پروین گنابادی: جلد دوم، کتابفروشی زوار.

ثعالبی نیشابوری، ابومنصور عبدالملک‌بن‌محمدبن‌اسمعیل (۱۹۶۳)؛ **تاریخ غرر اسیر (المعروف بکتاب غرر أخبار ملوک الفرس و سیرهم و هومن رجال القرنین الرابع والخامس و یطلب من مکتبه الاسدی)**، تهران.

الجاحظ، أبی عثمان عمربن‌بحر (۱۳۸۸-۱۹۶۹)؛ **الحیوان. الطبعه الثالثه، تحقیق و شرح از عبدالسلام هارون**، تهران: احیاء التراث العربی بیروت.

جوزجانی، قاضی منهاج سراج (۱۳۲۸)؛ **طبقات ناصری**، به مقابله و تصحیح عبدالحی حبیبی قندهاری.

خواند امیر، غیاث‌الدین‌بن‌همام‌الدین (۱۳۳۳)؛ **تاریخ حبیب السیر فی الاخبار افراد البشر**، با مقدمهٔ جلال‌الدین همائی، کتابخانهٔ خیام: چاپخانه حیدری.

دینوری، احمدبن‌داوود (۱۳۴۷)؛ **ترجمهٔ اخبارالطوال**، ترجمهٔ صادق نشئت (میرداماد)، بنیاد فرهنگ ایران.

سرامی، قدمعلی (۱۳۶۸)؛ **از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی قصه‌های شاهنامه)**، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۳)؛ **کتاب حماسه‌سرایی** در ایران، چاپ پیروز.

طبری، محمدبن‌جریر (۱۳۵۲)؛ **تاریخ طبری**، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده: جلد دوم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

فردوسی، ابولقاسم (۱۳۸۶)؛ **شاهنامهٔ فردوسی**، به‌کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

گردیزدی، **ابوسعید عبدالحی‌بن‌ضحاک‌بن‌محمود** (۱۳۶۳)؛ تاریخ گردیزی، به‌تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

مستوفی، حمدالله (۱۳۳۹)؛ **تاریخ گزیده**، به‌اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، تهران: امیرکبیر.

مسعودی، ابوالحسن علی‌بن‌حسین (۱۳۴۴)؛ **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده: جلد اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مصاحب، غلامحسین (۱۳۴۵)؛ **دایرةالمعارف فارسی**، جلد۳، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی (وابسته به موسسهٔ انتشارات امیرکبیر).

یعقوبی، احمدبن‌ابی‌یعقوب (۱۳۴۷)؛ **تاریخ یعقوبی**، ترجمهٔ دکتر محمدابراهیم آیتی: جلد اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.